افادة المبتدی

محتوی بر تعریفات و تعلیلات

علم صرف

مرتبه اضعف العباد محمد حبان

TÁLEELAT

OF

MOWLUVEE ḤUBBAN.

CALCUTTA:

PRINTED FOR THE CALCUTTA SCHOOL-BOOK SOCIETY,

AT THE HINDOOSTANEE PRESS.

1820.

1st *Edition*
2000 *Copies*.

inter, Hindoostanee Press.

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه لغة عرب بر سه قسم است فعل اسم حرف * فعل
کلمه ایست ساخته شده برای دریافتن معنی پیوسته با یکی
از ازمنهٔ ثلثه ماضی و حال و استقبال چون ضَرَبَ زید زد زید
و یضرب زید میزند یا خواهد زد زید * و اسم کلمهٔ ایست قرار
داده شده برای معنی که ملحوظ شود بی آنکه در ضمن شیء
دیگر باشد و با یکی از ازمنهٔ مذکوره پیوسته نباشد چون زید *
و حرف کلمهٔ ایست قرار داده شده برای معنی که ملحوظ
نمیتواند شد مگر بهمراه شیء دیگر چون مِن و عَن * فعل بر سه
قسم است ماضی و مضارع و امر و باقی متفرع اند برین سه

A

* ماضی فعلی است قرارداده شده برای دلالت کردن
بر حدوث کاری در زمان گذشته چون ضرب زد آن یکمرد
* و مضارع فعلی است
بر حدوث امری در زمان
یا خواهد زد آن یکمرد * و امر فعلی است قرار داده شده بجهت
فرمودن مخاطب را بامری چون اضرب بزن تو
و مضارع دو قسم است معروف و مجهول * معروف
که نسبت فعل بسوی فاعل باشد چون خلق
و یخلق الله پیدا میکند یا خواهد کرد خدا * و مجهول آن
بسوی فاعل نبود چون خلق العالم پیدا کرده شد عالم
پیدا کرده میشود یا خواهد
و مشتق و جامد * مصدر
در پایان آید چون ذهب
لفظی است ساخته شده
بسبب ابقاء ماده چون ضارب از
ساخته شده باشد از لفظ دیگر

بمعني اسپ * ومشتق شش نوع است اسم فاعل و صفة مشبهه
واسم مفعول واسم ظرف واسم آله واسم تفضيل * اسم فاعل لفظي
است اشتقاق كرده شده از مصدر معروف براي آن ذات كه
قائم ميشود مصدر [illegible] ضَارِبٌ زننده و صفة مشبهه
اسمي است اشتقاق كرده شده براي آنذات كه قائم شود فعل
لازم بمعني ثبوت بآن ذات چون شَرِيفٌ بمعني مرد بزرگ
قدر * اسم مفعول لفظي است اشتقاق كرده شده از مصدر مجهول
براي آنذات كه واقع كرده شود فعل برو چون مَضْرُوبٌ يعني
زده شده * و اسم ظرف اسمي است اشتقاق كرده شده از مصدر
براي زمان يا مكان كه واقع ميشود فعل درآن زمان يا مكان
چون مَضْرِبٌ يعني جاي زدن يا وقت زدن * اسم آله اسمي
است اشتقاق كرده شده از مصدر براي واسطه ميان فاعل ومفعول
چون مِضْرَبٌ يعني واسطهٔ زدن * اسم تفضيل اسمي است
اشتقاق كرده شده از مصدر براي موصوف كه قائم يا واقع
ميشود برو فعل مع زيادتي بر غير چون أَضْرَبُ زننده‌تر از
ديگر * وهر يك از اقسام مذكوره بر چهار قسم اند يكي صحيح وآن

کلمه یسمعا که از حروف اصلی او همزه و حرف [illegible]

دو حرف از یک جنس نباشد چون [illegible]

کلمه ینصب که حرف [illegible]

بود مهموز فا گویند -

در عین آن کلمه بود مه [illegible] و اسم

و راس بمعنی سر و اگر در لام آن کلمه بود مهموز لام خوا

چون قرء یعنی خواند و جزء بمعنی پاره و در همزه اصلی در

کلمه اگرچه در بعض لغات یافته شده مانند [illegible]

گوئی چون بسیار کرامست آنرا در شمار نیاو

اصلی در یک کلمه یافته نشده * سیوم معتل

از اصول یکی از حروف علت بود پس کلمه [illegible]

علت داره آنرا معرف [illegible] یک حرف

فاء و عین و لام اند پس [illegible]

فا بود آنرا معتل فا و [illegible]

مثل صحیح است چون [illegible]

حرف علت عین بود معتل عین و اجوف [illegible]

خالي است چون عور وليل بمعني يك چشم

وشد واگر حرف علت لام بود معتل لام وناقص نامند

چون قفي وظبي

داره آنرا لفيف

درميان دوحرف علت حرف

فاصل و فارق بود آنرا لفيف مفروق گويند چون ولي ووحي

نزديك شد ودرهل اندآختن چيزي واگر يك ديگر پيوسته

باشد آنرا لفيف مقرون خوانند واين دوقسم است

بود چون يوم بمعني روز وديگر

چون حي بمعني بيا وطي

علت جز همزه الف واو ويا اثر

نرا درشمار نياورده * چهارم

روف اصولش دوحرف متجانس

پس اگر مضاعف ثلاثي بود

جنس بود چون ددن بمعني

بود چون سبب يافا ولام از

یکی جنس بود مانند قلق بمعنی بی آرامی وتجانس هرسه
حروف اصلی مانند ققق آواز کودک چون بسیار کم است لهذا
این را در شمار نیاورده و اگر مضاعف رباعی است ضرور است
که فا ولام اول از یک جنس [illegible] لام ثانی از جنس دیگر بود
چون زلزل بمعنی متاع ورخت * بدانکه چون فتحه را دراز خوانند
الف پیدا شود و چون کسره را دراز خوانند یا پیدا شود و چون
ضمه را دراز خوانند واو پیدا شود لهذا صرفیان الف را وفق فتحه
واخت فتحه می نامند و یا را وفق کسره واخت کسره و واو را وفق
ضمه واخت ضمه میگویند واین سه حرف را حروف علت گویند
ساکن باشد یا متحرک وحرکت ما قبلش موافق آنها بود یا نه
ووجه تسمیه آنها بحروف علت آنست که علت بمعنی
بیماری است وبیماران عرب بوقت بیماری تلفظ بلفظ وای
میکنند که مجموع حروف وی او واه ویا است واین
حروف را حروف لین هم میگویند وقتی که آنها ساکن باشند
وحرکت ما قبل موافق آنها بود یا نه ووجه تسمیه آنها بحروف
لین آنست که لین [illegible] ونرمی است وضعف ونرمی

اگرچه هر هر وقسه است اما در وقسه سکون
... از وقت ... حروف را حروف مده
... آنها ... ما قبل موافق آنها
... سمیّه ... پیشتر ذکر کرده شد
... بسبب درازي فتحه و از یا کسره و از واو ضمه پیدا
... در لغة درازي است * و تغییردادن حرف علّت را اعلال
... دادن همزه را تخفیف همزه گویند و این هردو گاهي
... اشد و ابدال نشاندن حرفي بجاي حرف دیگر است
... بجاي حرکت دیگر چون قال و باع بمعني گفت
... ویا با الف بدل کشته
...رف بود و اعلال گاهي
... کت است و اسکان گاهي
... غیر نقل حرکت بود چون
... بود و تخفیف را طریق دیگر
... و آن را تسهیل همزه گویند
...ز اصطلا میان مخرج همزه و مخرج حرف که وفق

حرکت ما قبل همزه بوده و اعلال گاهي بساختن واو بين واو و يا و ساختن يا ميان واو و يا و آن را اشمام گويند و ادغام اداخال حرفي در حرفي ديگر استرا

فصل در بيان قوانين تخفيف همزه

قاعدهٔ اول همزهٔ منفرده اگر ساکن بوده و ما قبلش متحرک بيکي از حرکات ثلثه جائز است که آن را بحرف موافق حرکت ما قبلش بدل نمايند چون اِستاجَر يعني اجرت گرفت و بوس بمعني سختي و راس بمعني سر و بير بمعني چاه که دراصل استاجر و بؤس و رأس و بئر بوده

قاعدهٔ دوم همزهٔ منفردهٔ متحرک بهر حرکتي که باشد اگر ما قبلش واو يا ياء ساکن بوده جائز است که همزه را بحرف مجانس ما قبلش بدل نمايند بشرطيکه ما قبلش واو يا ياء زائده بود نه براي الحاق پس هرگاه همزه را بحرف ما قبل بدل کنند ادغام واجب خواهد بود چون مقروة بتشديد خوانده شده و خطية بمعني گناه که دراصل مقروءة و خطيئة بوده

قاعدهٔ سيوم همزهٔ منفردهٔ متحرک که بهر حرکتيکه باشد اگر

ما قبلش حرف ساکن سوای واو و یا بود جائز است که
حرکت همزه را بما قبل دهند و همزه را حذف کنند بشرط اینکه
ما قبلش الف و نون انفعال نباشد چون مسلة که در اصل
مسئلة بمعنی خواستن

قاعدهٔ چهارم همزهٔ منفردهٔ مفتوحه اگر بعد حرف مکسور
واقع شود جائز است که آنرا بیا و اگر بعد حرف مضموم
واقع شود آنرا بواو بدل نمایند اگرچه همزه و ما قبلش در
دو کلمه باشد چون مایة بمعنی صد و موجل بمعنی مهلت
داده شده و هذا غلام و بی یعنی این بندهٔ پدر من است که
در اصل مئة و مؤجل و هذا غلام ابی بوده

قاعدهٔ پنجم اگر در یک کلمه دو همزه بهم آیند واول
متحرک باشد دوم ساکن واجب است که همزهٔ دوم را بحرف
موافق حرکت همزهٔ اول بدل نمایند چون آمن اومن ایمانا
بمعنی گروید و گرویده شد و گرویدن که در اصل ءَءْمن ءُءْمن اِءْمانًا
بوده اما در کُل و خُذ و مُر حذف همزه برخلاف قیاس است

قاعدهٔ ششم اگر در یک کلمه دو همزهٔ متحرک بهم آیند

ویکی ازان مکسور بود واجب است که همزهٔ دوم را بیا بدل کنند چون جاءٍ که ... جاءِیٌ بروزن فاعل بود اجوف یائی ومهموز لام ... شد بعده همزهٔ دوم را بقاعدهٔ هذا بیا بدل کردند ... ازان باعلال رامٍ یا افتاد جاءٍ ماند واین مذهب سیبویه است وقاعدهٔ ابدال یاء خایی بهمزه در اصول معتل خواهد آمد

قاعدهٔ هفتم اگر در یک کلمه دو همزهٔ متحرک بهم آیند وهیچیک ازان مکسور نبود واجب است که همزهٔ دوم را بواو بدل کنند چون أوادِم که در اصل أءادِم جمع آدم ...

قواعد ... در هرجا جاری میشود مگر ...

و ادغام در کلمه مانع تخفیف همزه باشد آنجا جاری نخواهد شد چنانچه نأوُس بروزن فعول ... متکلم مع الغیر از باب نصر اینجا حرکت همزه بسبب ...

یعنی هر واویکه متحرک باشد وما قبلش حرف صحیح ساکن باشد حرکت واو نقل کرده بما قبل دهند

فصل در بیان قوانین اعلال

بدانکه معتل واوي باشد یا یائي اعلال آن بسه وجه متصوّر میشود باسکان و ابدال و حذف

قاعدهٔ اول الف و یاي ساکن اگر بعد ضمه واقع شود واجب است که آن‌را بواو بدل نمایند بشرط آنکه الف و یاي ساکن و ضمهٔ ما قبلش در یک کلمه باشد وجائز است اگر در دو کلمه بود بشرط آنکه مدغم و پیش از تاي افتعال نباشد و آن کلمه بروزن فعلی صفة مشبه و فعلان و فعل جمعين نباشد چون ضوریب مجهول ضارب از باب مفاعلة و موقن بمعني یقین کننده که در اصل میقن بود اسم فاعل از باب افعال مشتق از یقین ویازید و قد که در اصل یازید ایقظ بود

قاعدهٔ دوم هرجا که الف و واو ساکن بعد کسره افتد واجب است بیا بدل شود اگر مدغم و پیش از تاي افتعال نباشد چون مقادیر و میزان که در اصل مقدار وموزان بود جمع واسم آله از مقدار و وزن

قاعدهٔ سیوم هرواویکه پس از علامت مضارع مفتوح

و پیش از کسره بوده حذف کرده چون یعد و یضع که دراصل یوعد و یوضع بوده

قاعدهٔ چهارم ... ب افتعال افتد

واجب است که یتا بدل شود ... نباشد پس تا در تا ادغام کنند چون اتقد بمعنی آتش افروخته و اتسر بمعنی آسان گرفته که دراصل اوتقد وایتسر بوده

قاعدهٔ پنجم الف و یا ءمدهٔ زائده که درکلمه حرف دوم واقع شوه اگر جمع آن بر وزن فواعل یا فواعیل یا تصغیر آن نماند واجب است ابدال آن بواو چون قواعد جمع قاعدة بمعنی بنیاد و قواریر جمع قارورة بمعنی شیشه و ضویرب تصغیر ضارب

قاعدهٔ ششم دو واو اگر در اول کلمه بهم آیند واجب است که واو اول همزه کرده اگر دوم متحرک باشد چون اواصل که دراصل وواصل بوده جمع واصلة بمعنی زن موی پیوند کننده و اگر دوم متحرک نبوه جایز است که ابدال واو اوله بهمزه کنند چون اوری مجهول واری که دراصل ووری بوده

قاعدهٔ هفتم هر واو و یا که متحرک باشد و بعد فتحه واقع

شود واجب است که بالف بدل شود بچند شروط اول آنکه حرکت آنها عرضی نبود و آنها در فا کلمه نباشند و واو و یا که تعلیل آن منظور است در کلمهٔ که در لام آن دیگر واو یا یا نبود نباشد و ما بعد آن مدهٔ زائده و الف و یای تثنیه و یای مشدده و نون تاکید ثقیله و خفیفه نبود و کلمه که دران تعلیل واو یا یا میخواهند بر وزن فعلان و فعلی بتحریک عین نبود و نیز آن کلمه بمعنی کلمهٔ که دران تعلیل واو و یا ممنوع است نبود چون قَالَ و بَاعَ و دَعَی و رَمَی که در اصل قَوَلَ و بَیَعَ و دَعَوَ و رَمَیَ بود * بدانکه بعد بدل شدن واو و یا بالف اگر بعد این الف حرفی ساکن تحقیقا یا تقدیرا بود بسبب اجتماع ساکنین الف بیفتد چون دَعَوا که در اصل دَعَوُوا بود

قاعدهٔ هشتم هر واو و یا که در عین ماضی مجهول مکسور بود و در معروف آن واو و یا تعلیل شده باشد کسرهٔ آن را بجای ضمهٔ ما قبلش برند درینصورت اگر واو است بقاعدهٔ دوم یا شود و اگر یا است بحال خود ماند و این قول مشهور است چون قِیلَ بمعنی گفته شد و بِیعَ فروخته شد که در اصل قُوِلَ

و بایع بود * بدانکه بعد اجرای تعلیل مذکور اگر پس آن واو و یا حرفی ساکن بود بیفتد چون خُفْتَن و بِعْتَ که دراصل خُوِفْتَن و بَیِعْتَن بوده

قاعدهٔ نهم هرگاه که از عین ماضی ثلاثی مجرد بقاعدهٔ هفتم و هشتم حرف علت بیفتد اگر عین کلمه یا بود یا ماضی از باب مکسورالعین بوده فاء فعل را مکسور خوانند وگرنه مضموم چون قُلْنَ و خِفْنَ و بِعْنَ که دراصل قُوْلَنَ و خَوِفْنَ و بَیِعْنَ بود و التباسیکه میان قلن معروف وقلن مجهول میشود دراستعمالات بندرآن نمی ماند

قاعدهٔ دهم هر واو و یا که متحرک بود و ما قبلش ساکن واجب است که حرکت آنها بماقبل دهند بچند شروط که آنها در عین فعل یا اسم باشند و ما قبل آنها حرف علت ساکن زائد نبوده و کلمه ملحق نبوده و در لام آن کلمه حرف علت دیگر نبوده و در فعل ماضی آن کلمه تعلیل این واو و یا شده باشد و کلمه از باب افعال وافعیلال نباشد و آن کلمه صیغهٔ تعجب و بروزن مفعل و مفعال نباشد و در اول آن کلمه

گر اسم بود همزهٔ مفتوحه و تا مفتوحه زا ندبن نبرد چون تقول
تبيع و معونت بمعني ياري دادن و معيشة بمعني زندگاني
زيستن كه در اصل تقول و تبيع و معونت و معيشه بودند *
انكه بعد اجراي قاعدهٔ مذكوره اگر دو ساكن جمع شوند
رف علت را حذف نمايند چون يقلن و يبعن كه در اصل
ولن و يبيعن بود و بعد نقل حركت واو و يا بما قبل
سبب اجتماع دو ساكن حرف علت افتاد چون قل و بع
در اصل اقول و ابيع بود بعد نقل حركت واو و يا بما
و حذف آنها بسبب اجتماع ساكنين همزهٔ وصل
حاجتش نماند نيز افتاد چون اين قاعده در اسم مفعول
ي مجرد اجوف يائي جاري نميشود ضمهٔ منقوله را بكسره
كنند اگر حرف علت يا بود نه واو چنانچه در مبيوع
بع ميخوانند و هرگاه كه اين قاعده را عمل مينمايند
ركت آن واو و يا فتحه بود آنها را بالف بدل كنند چون
و يباع و مقام و مضاف كه در اصل يقول و يبيع و مقوم
ضيف بود بعد اجراي قانون مذكور چون اجتماع ساكنين

شود الف بیفتد چون یقلن و یبعن وخفن که در اصل یقولن و یبیعن و اخوفن بود و در صیغهٔ سیوم همزهٔ وصل نیز افتاد از جهت عدم احتیاج

قاعدهٔ یازدهم واویکه متحرک بعد کسره در عین مصدر بود و در فعلش تعلیل شده باشد واجب است که بیا بدل شود بشرطیکه آن کلمه ناقص نبود چون قیام وقیم وسیادة وعیادة بمعنی پیشوائی وبیمار پرسیدن که در اصل قوام مصدر قام و سوادة مصدر ساد وعوادة مصدر عاد بود وهمچنین هر واو متحرک که بعد کسره در عین جمع بود و در واحدش تعلیل شده باشد یا در واحد ساکن و در جمع قبل الف آمده واجب است که آن واو بیا بدل شود بشرطیکه آن کلمه ناقص نبود چون دیم وجیاد و ریاض که در اصل دوم جمع دیمة اصله دومة بمعنی همیشه وجواد جمع جید بمعنی نیکو و ریاض جمع روض بمعنی باغ

قاعدهٔ دوازدهم هر واو و یا که در فا کلمه بروزن فاعل بعد الف افتد و در فعلش تعلیل یافته باشد یا اورا فعل مستعمل

نبود واجب است که همزه گردد چون قائل و بائع و سائف بمعنی مرد با شمشیر که در اصل قاول و بایع و سایف بود در دو فعل اول تعلیل یافته است و در سیوم فعلش مستعمل نیست .

قاعدهٔ سیزدهم اگر دو حرف علت پیش و پس الف جمعی که بروزن فواعل است افتد واجب است که دوم همزه گردد چون بوائع و اوائل که در اصل بوایع و اواول جمع بائعة و اول بود و همچنین هر مدهٔ زائده است .

قاعدهٔ چهاردهم هرجا که واو و یا بهم آیند و اول ساکن بود و بدل از حرفی نبود واجب است که واو را یا کنند و یا در یا ادغام کنند چون سیّد و ایّام که در اصل سیود و ایوام جمع یوم بود و در مثل سید گاهی مخفف خوانند و اگر ماقبل واو و یا ضمه بود بعد اجرای قانون مذکور ضمهٔ ماقبل را بکسره بدل نمایند چون مرمیّ که در اصل مرموی بود

قاعدهٔ پانزدهم اگر یا واقع شود در عین لفظیکه بروزن فعلی صفة مشبهه و فُعل و فعلال صیغهای جمع است ضمهٔ

ماقبل ان یا بکسره بدل شود و یا بحال ماند چون ضِیزیٰ
وعِین و بِیضان که اصل ضُیزی صفة مشبهه وعِین جمع اعین
وعیناء و بِیضان جمع ابیض بود

قاعدهٔ شانزدهم واویکه کلمهٔ سوم بود چون بسبب زیادتی
حرف در چهارم یا زیاده واقع شود واجب است که ان واو را یا نمایند
بشرطیکه قبل این واو ضمه و واو ساکن نبود چون یدعیان
یدعین واستعلی واستعلیت که در اصل یدعو مضارع مجهول
واحد مذکر غائب و یدعون جمع مونث غائب مضارع
مجهول واعتلو واحد مذکر غائب ماضی معروف واستعلوت
واحد مذکر حاضر ماضی معروف بود و در یدعی واستعلی
بعد تعلیل مذکور یا را بقاعدهٔ هفتم بالف بدل کردند

قاعدهٔ هفدهم واویکه بعد کسره در لام کلمه بود واجب
است که یا شود چون دعی و دعین که در اصل دعو
دعون و همچنین هر یائیکه در لام کلمه بعد ضمه بود واو شود
چون نهو بمعنی حسُن که در اصل نهی بود از باب کرم

قاعدهٔ نوزدهم هر حرف علتی که در لام کلمه مضموم

واقع شود و ماقبلش مکسور بود حرکت آنرا بماقبلش دهند
اگر بعد آن واو جمع بود وگرنه حذف کنند و بعد اجرای
قانون مذکور اگر اجتماع ساکنین شود حرف علت حذف
شود چون قُوا و نَشُوا و یَرمُون که در اصل قَوِیُوا و نَشِیُوا جمع
مذکر غائب ماضی معروفند و یرمیون بود

قاعدهٔ نوزدهم هر حرف علت که در لام کلمه مضموم
بود چون ماقبلش مضموم باشد حرکت آنرا حذف کنند
و اگر بعد اجرای قانون مذکور اجتماع ساکنین شود بیفتد
چون یدعون و یدعو که در اصل یدعوون و یدعوُ بوده و در صیغه آخر
بعد اجرای قانون مذکور واو جمع اجتماع ساکنین بیفتاد

قاعدهٔ بیستم هر حرف علتی که در لام کلمه مکسور بود
و ماقبلش مضموم حرکت آنرا بماقبلش دهند اگر بعد آن
یا بود وگرنه حرکت آنرا حذف نمایند و بعد اجرای قانون
مذکور اگر اجتماع ساکنین شود حرف علت بیفتد چون
تدعین و تدعین واحده مونث حاضر مضارع معروف.

قاعدهٔ بیست و یکم هر حرف علتی که در لام کلمه

مکسور بود . . . بعد آن نیز مکسور حرکت آن حذف . . .
بعد ازان اگر اجتماع ساکنین شود بیفتد چون ترمین وداعین
که در اصل ترمیین وداعوین بود

قاعدهٔ بیست و دوم هر واو و یا که در آخر اسم بعد ضمه اصلی بود و بدل کرده نباشد ضمه ما قبل را بکسره بدل نمایند بعد ازان اگر واو است بقاعدهٔ هفدهم بیا بدل شود و در نتیجه هم اگر اجتماع ساکنین شود حرف علت بیفتد چون تقلسٍ و ادلٍ که در اصل تقلسو مصدر باب تفعلل و ادلو جمع دلو بود بعد اجرای قانون مذکور واو او یا شد و یا در هر دو صیغه بقاعدهٔ هجدهم و بیستم و یکم چون ساکن شد بسبب اجتماع ساکنین میان یا و تنوین یا افتاد

قاعدهٔ بیست و سیوم اگر دو واو در آخر جمع بر وزن فعول بود که واو مضموم ضمه ما قبل بکسره بدل شود و هر دو واو بیا چون دلیّ که در اصل دلوو جمع دلو بود و همچنین اگر دو واو در آخر اسم مفعول بود بعد واو مضموم نیز ضمه واو اول که قبل دو واو آخر است بکسره بدل نمایند و هر دو واو را بیا چون

در اصل مقوور بود

.ۀ بیست و چهارم هر واو و یا که در آخر اسم بود بعد
.ه همزه کرده اگر بعد آن تا تانیث لازم نبود چون
... که در اصل بعاو وبنای بود

.ۀ بیست و پنجم هر حرف علت که در آخر فعل بود
.ه جازم بر آن بیاید یا ازان صیغه امر بنا کنند بشرطیکه
...یه و جمع مذکر حاضر و غائب و واحد موئث حاضر
...ون تاکید نبود آن حرف علت بیفتد چون لم یدع
و ادع و ارم و لم یخش و اخش که در اصل یدعو
و تدعو و ترمی و یخشی و تخشی بود

.ۀ بیست و ششم یا هر موضع لام لفظیکه بر وزن فعلی
.ه اگر اسم سوای صفۀ مشبهه است واو شود چون فتوی
و بقوی که در اصل فتیا و تقیا و بقیا بود و اگر
... بحال ماند چون صد یا صفۀ مشبهه مونث صدیان
.ۀ بیست و هفتم واو در موضع لام لفظی که بر وزن فعلی
.ه اگر اسم است سوای صفتۀ مشبهه یا شود چون دنیا

وعليا كه در اصل علوا و علوا بود و اگر صفت اضمت بحال ماند چون غزوی صفة مشبهة

قاعدۀ بیست و هشتم اگر در لفظی که بر وزن فعائل است بعد الف جمع همزه بود و پس ازان یا و در واحدش بدین صورت نبود آن همزه را بیاء مفتوح بدل نمایند و یای اخیر را بالف بدل کنند چون خطایا که در اصل خطائی جمع خطیئة بود یا را که بعد الف است بقاعدۀ هیژدهم بهمزه بدل کردند دو همزه شد و همزۀ دوم بقاعدۀ ششم تخفیفا همزه بیا بدل شد خطائی شد پس بدین قانون همزه را بیاء مفتوح بدل کردند و یای اخیر را بالف خطایا شد

فصل در بیان ادغام

قاعدۀ اول هرجا که دو حرف از یک جنس بهم آیند و اول ساکن باشد و دوم متحرک واجب است که اول را در دوم لفظا و صورتا ادغام کنند چون صرّف و تقبّل که در اصل صررف و تقبیل بود و همچنین اگر دو حرف قریب المخرج بهم آیند و اول ساکن باشد اول را با دوم بدل کرده ادغام کنند چون

در اصل ادّعی بود و این حکم عام است خواه

در یک کلمه باشد یا در دو کلمه چون عَن رَبِّهِم

در اصل عن ربهم بل ران بود

قاعده دوم هرجا که دو حرف صحیح در یک کلمه بهم

اول آن نیز متحرک باشد واجب است که اول را

کنند و در دوم ادغام کنند چون مَدّ و امتدّ که در

د و امتدد بود و اگر آن دو حرف در دو کلمه باشد

جائز است و فک ادغام نیز مثل طبع علی قلوبهم

قرأة که در آن ادغام عین اول در ثانی واقع شده

همچنین اگر در یک کلمه دو حرف علت از یک جنس

ند و قاعده اعلال موجود نباشد و هر دو متحرک باشند

جائز است و فک ادغام نیز چون حیّ و حَیِیَ

قاعده سیوم هرجا که دو حرف صحیح در یک کلمه جمع

ند و متحرک باشند و ما قبل آن ساکن باشد حرکت

ل کرده بماقبل دهند و در دوم ادغام کنند اگر ماقبل

ده یا یای تصغیر نباشد چون یمدّ و اصله که در

اصل یمْدُدُ و اِستمدده بود و اگر ماقبل مدهٔ زائده یا یاي تصغیر باشد اول را ساکن کنند و در دوم ادغام کنند در ین محل التقاء ساکنین روا باشد چون مادّ و یمادّ و خویصّة که در اصل مادِدَ و یمادِدُ و خویصصة بود

قاعدهٔ چهارم هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند و اول متحرک و دوم ساکن پس نظر باید کرد که سکون دوم از جهت عمل عامل پیدا است یا از جهت سکون امر پیدا است درینصورت روا باشد که اول را در دوم ادغام کنند وحرف دوم را حرکت دهند فتحه یا کسره یا ضمه اگر ماقبل مضموم باشد ونیز روا است که فک ادغام کنند چون لم یمدّ لم یمدِّ لم یمدُّ و لم یمدُد و مدّ مدِّ مدُّ و امدُد و اگر سکون دوم نه از جهت عمل عامل باشد و نه از جهت امر پس ادغام ممتنع است چون لم یمدُدْنَ و اِمدُدْنَ

قاعدهٔ پنجم هرجا که دو حرف صحیح از یک جنس در اول کلمه بهم آیند هردو متحرک باشند یا هردو قریب المخرج باشند ادغام ممتنع باشد چون ددَنٌ و تَدَنٌ مگر

در باب تفعّل و تفاعل اگر فا کلمه قریب المخرج تاء باشد جائز است که تاي تفعل و تفاعل را بحرفي که فاء کلمه است بدل کرده ادغام کنند و همزهٔ وصل درابتدا درآرند تا ابتداي بسکون لازم نیاید چون اطّهر یطّهر و اثّاقل یثّاقل لیکن این ادغام بیشتر در صیغ لازمي است و دریندرصورت فک ادغام نیز جائز است چون یطهر و تثاقل